

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

بحث در استدلال صاحب حاشیه بر شرح مطالع بر بساطت و در قبال شارح مطالع بود. شارح مطالع فرمود: «الانسان ناطق» ترکیبی از دو چیز یعنی «شیء له النطق» است. صاحب حاشیه فرمود: «شیء» یا مفهومی و یا مصداقی است و هر دو مواجه با اشکال است. در شق اول و این که شیء مفهومی باشد ایشان فرمود: اشکال این است که عرض عام در فصل داخل می شود که امری محال است چون فصل امری ذاتی است و دخول غیر جوهر و ذاتی در جوهر و ذاتی اتفاق نمی افتد. مرحوم صاحب فصول فرمود: اهل منطق در هنگام قرار دادن ناطق به عنوان فصل آن را از مفهوم شیء تجرید می کنند به این معنا که هر چند در لغت ناطق به «شیء ثبت له النطق» معنا می شود اما اهل منطق آن را تجرید نموده و پس از تجرید به عنوان فصل قرار می دهند.

دیدگاه مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در اشکال به مرحوم صاحب فصول می فرماید: ظاهر این است که اهل منطق «ناطق» را با همان معنای لغوی به عنوان فصل قرار داده اند و مسئله تجرید مطرح نیست.

مرحوم آخوند در ادامه پاسخی را بیان نموده که مطابق با کلام مرحوم ملاصدرا در اسفار و مرحوم حاجی سبزواری در شرح منظومه است. ایشان می فرماید: اشکال صاحب حاشیه در فرضی است که «ناطق» فصل حقیقی برای انسان باشد حال آن که «ناطق» عنوان فصل مشهوری دارد.

تفاوت میان فصل حقیقی و مشهوری در این است که فصل حقیقی قوام و حقیقت یک شیء بوده و صورت نوعیه شیء حاکی از آن می باشد. به تعبیر دیگر فصل حقیقی «ما به شیئیت الشئ» است یعنی حقیقت یک شیء متقوم به آن می باشد. در مقابل فصل مشهوری حاکی از شیء به عنوان یکی از لوازم و خواص آن شیء است. در مسئله محل بحث نیز اگر «ناطق» فصل حقیقی برای انسان باشد دخول عرض در آن محال است چون فصل حقیقی حکایت از حقیقت و ذات شیء دارد.

اما اگر «ناطق» فصل مشهوری برای انسان باشد دخول عرض عام در فصل مشهوری مواجه با اشکال نیست چون فصل مشهوری اظهر خواص و لازم یک شیء و ماهیت می باشد.

شاید گفته شود چه دلیلی بر این مدعا وجود دارد که «ناطق» فصل مشهوری است؟! مرحوم آخوند در پاسخ می فرماید: در «ناطق» دو احتمال وجود دارد:

الف- مقصود نطق و تکلم ظاهری است: طبق این احتمال از اعراض خواهد بود چون از قبیل کیف مسموع و از مقولات

عرضی است.

ب- مقصود ادراک و قوه مدرکه کلیات است که از آن تعبیر به علم می‌شود: طبق این احتمال یا از مقولات نفسانی است یعنی صورت منطبع در نفس مقصود است. یا از مقوله اضافه میان عالم و معلوم و یا از مقوله انفعال است که در هر صورت معنایی جوهری ندارد و تحت عنوان یکی از مقولات نه گانه عرضی قرار می‌گیرد؛ در نتیجه ممکن نیست «ناطق» فصل حقیقی برای انسان واقع شود.

نکته دیگر این‌که علم به فصل حقیقی تنها نزد خدای متعال است و هیچ شخص دیگری قابلیت درک آن را ندارد، بنابراین هر چه بشر برای تعریف به عنوان فصل ذکر نموده عنوان فصل مشهوری را دارا است.

مرحوم آخوند در ادامه برای مدعای خود و فصل حقیقی نبودن «ناطق» مؤیدی را ذکر نموده و می‌فرماید: گاهی اوقات اهل منطق در بیان فصل برای موردی، دو فصل و لازم را ذکر نموده‌اند که نسبت هر کدام نسبت به آن مورد مساوی است؛ به عنوان مثال در مورد «حیوان» می‌گویند: «حساس متحرک بالارادة» در حالی‌که تعدد در فصل حقیقی بی معنا است؛ همان‌گونه که علمای اصول می‌گویند: در حکمت تعدد ممکن و در مورد علت تعدد محال است.^[1]

دیدگاه مرحوم محقق نائینی

مرحوم نائینی در این بحث چند مطلب را مطرح نموده‌است. ایشان ابتدا می‌فرماید: اگر «ناطق» به عنوان تکلم یا به معنای ادراک کلیات قرار داده شود، عنوان فصل مشهوری، عوارض و لوازم را دارد. اما اگر «ناطق» را به «ما یكون له نفسٌ ناطقة» معنا نموده و معنای سومی برای آن فرض شد هر چند معنای «نفس ناطقة» مشخص نباشد، در این صورت فصل حقیقی قابلیت تصور دارد چون نتیجه این است که انسان نفس ناطقه دارد به گونه‌ای که ادراک کلیات و تکلم ظاهری از لوازم آن می‌باشد.^[2]

دیدگاه مرحوم محقق خویی و بررسی آن

مرحوم خویی درباره نظریه مرحوم نائینی می‌فرماید: این مطلب از غرائب کلمات ایشان است. در ادامه می‌فرماید: اشکال این است که «ما له نفس الناطقة» همان انسان و نوع است در حالی‌که درصدد بیان فصل انسان هستیم.

به نظر ما دقت مرحوم نائینی بسیار خوب است و این‌که نظریه ایشان از غرائب باشد دقیق نیست. ایشان می‌فرماید: پستوانه نطق ظاهری و تکلم یا ادراک، نفس ناطقه است؛ یعنی انسان و حیوان در روح نباتی و حیوانی مشترک هستند اما حیوان دارای نفس ناطقه نیست اما انسان موجودی است که دارای نفس ناطقه می‌باشد. به نظر ما نفس ناطقه عنوان «نوع» را ندارد و نظریه مرحوم نائینی یک مرتبه عقب‌تر از عنوان ناطق است.

علاوه بر این هر چند شاید نتوان برای حقیقت نفس ناطقه معنایی را به درستی ذکر نمود اما اصل آن‌چه اهل فلسفه می‌گویند که نمی‌توان فصل حقیقی را بیان نمود به نظر ما صحیح نیست چرا که می‌دانیم انسان موجودی دارای نفس ناطقه می‌باشد که در سایر موجودات وجود ندارد. البته بعید نیست مقصود مرحوم نائینی از نفس ناطقه طبق آیه «وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحٍ»^[3] همان روح خدایی باشد یعنی انسان موجودی است که روح خدایی دارد اما این روح در سایر موجودات وجود ندارد. به نظر ما این عنوان می‌تواند به عنوان فصل حقیقی انسان واقع شود چون توسط خدای متعال بیان و طبق آیه «فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^[4] فطرت انسان بر آن بنا نهاده شده‌است.

تنها این نکته قابل ذکر است که اگر اهل منطق در مورد فصل بگویند نباید در آن ابهام وجود داشته باشد، اما در تعبیر «نفس ناطقه» یا «فطرت خدایی» ابهام وجود دارد. ولی اگر فصل را خالی از قید مذکور دانستیم به این معنا که در فصل لازم است ماهیت موجودی را از موجود دیگر جدا نماید هر چند در آن گونه‌ای از ابهام وجود داشته باشد، این فصل نیز سبب جدا شدن انسان از سایر حیوانات می‌شود و همین مقدار کافی است.

به بیان دیگر در فصل لازم نیست قانون معروف در تعریف که معرف باید اجلی از معرف باشد مطرح شود؛ در نتیجه اگر در فصل حتی ابهام هم وجود داشته باشد اما خاصیت جدا کردن ماهیتی از ماهیت دیگر را داشته باشد کافی است. در مورد انسان نیز اگر گفته شود موجودی دارای نفس ناطقه و الهی است می‌تواند به عنوان فصل واقع شود همان‌گونه که برخی اقرار دارند که متأله بودن امری عمیق‌تر از ناطقه بودن است هر چند معنای فطرت الهی برای ما به صورت کامل مشخص نباشد چون در فصل لازم نیست مبین از تمام جهت‌ها باشد بلکه صرف جدا سازی ماهیتی از ماهیت دیگر کافی است.

به نظر ما این‌که در منطق «حیوان ناطق» را حد تام می‌دانند مجرد اصطلاح است چرا که تفاوتی میان این اصطلاح و «انسان متأله» تفاوتی وجود ندارد و در حد تام همین مقدار که ماهیت را به صورت کامل از سایر ماهیات جدا کند کافی است.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم محقق نائینی

مرحوم نائینی در ادامه خطاب به صاحب حاشیه می‌فرماید: عنوان «شیء» عرض عام نیست بلکه جنس الاجناس بوده و مشترک بین تمام موجودات است.

توضیح مطلب این‌که عرض عام، عارض جنس قریب یا بعید می‌شود مانند کلمه «ماشی» یا «تحیّز» که عارض حیوانیت و جنس قریب شده و خود عنوان جنس بعید را دارند. اما شیئیت تنها عارض جنس قریب انسان نمی‌شود بلکه تمام ماهیات دارای آن هستند و ورای آن چیز دیگری وجود ندارد که جهت مشترک بین تمام موجودات واقع شود؛ در نتیجه شیء جنس الاجناس و ذاتی است و اشکال استحاله مطرح نخواهد شد.

مرحوم نائینی در ادامه می‌فرماید: مشخص نیست چرا مرحوم محقق شریف از شیء تعبیر به عرض عام نموده‌است و تمام علمای منطق، فلسفه و اصول از ایشان تبعیت نموده‌اند.

هدف مرحوم نائینی این است که اشکال صاحب حاشیه را محکم نماید به این صورت که شیء چه عرض عام و چه جنس الاجناس باشد، همچنان استحاله موجود است چون دخول آن در فصل محال است در حالیکه مقصود ما تبیین معنای فصل است. البته اگر شیء جنس الاجناس انسان باشد همان‌گونه که جنس الاجناس سایر موجودات است، اشکال وجود ندارد اما اگر شیء را داخل در فصل دانستیم دخول جنس در فصل محال است چون فصل برای خروج جنس از ابهام ذکر می‌شود.

به بیان دیگر مرحوم نائینی درصدد از بین بردن استحاله نیست بلکه می‌فرماید: استحاله به قوت خود باقی است اما اشکال این است که چرا از شیء به عرض عام تعبیر نموده‌اید؟!

هر چند مطلب اول مرحوم نائینی را پذیرفتیم اما این مطلب به نظر ما درست نیست چون در جای خود تبیین شده‌است که مقولات نه گانه عرضی به تمام ذات با هم متباین هستند پس اگر شیء جنس الاجناس باشد میان مقولات نه گانه جهت مشترک ایجاد می‌شود و تباین بی معنا خواهد بود.

مگر این که مرحوم نائینی ادعا نماید که بیان فلاسفه در این بحث صحیح نیست یعنی تباین کلی میان مقولات نه گانه صحیح نبوده و این ها در عنوان شیء که جنس الاجناس است اشتراک دارند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «و فيه أنه من المقطوع أن مثل الناطق قد اعتبر فصلا بلا تصرف في معناه أصلا بل بما له من المعنى كما لا يخفى. و التحقيق أن يقال إن مثل الناطق ليس بفصل حقيقي بل لازم ما هو الفصل و أظهر خواصه و إنما يكون فصلا مشهوريا منطقيا يوضع مكانه إذا لم يعلم نفسه بل لا يكاد يعلم كما حقق في محله و لذا ربما يجعل لازمان مكانه إذا كانا متساويي النسبة إليه كالحساس و المتحرك بالإرادة في الحيوان و عليه فلا بأس بأخذ مفهوم الشيء في مثل الناطق فإنه و إن كان عرضا عاما لا فصلا مقوما للإنسان إلا أنه بعد تقييده بالنطق و اتصافه به كان من أظهر. و بالجملة لا يلزم من أخذ مفهوم الشيء في معنى المشتق إلا دخول العرض في الخاصة التي هي من العرضي لا في الفصل الحقيقي الذي هو من الذاتي فتدبر جيدا.» كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص52.

[2]. «(و اما البرهان) الذي أقامه السيد الشريف على استحالة تركيب المشتق (فتوضيحه) ان جماعة عرفوا الفكر بأنه ترتيب أمور معلومة لتحصيل امر مجهول (و أشكل عليه) بأنه لا يتم في التعريف بالخاصة أو الفصل فانه ليس هناك ترتيب أمور متعددة (و أجاب عنه) شارح المطالع (قده) بأنه ليس فيه كثير إشكال فان الخاصة أو الفصل و ان كان واحداً بحسب النظر البدوي إلا انهما ينحلان بالدقة إلى شيء له النطق أو الضحك فيكون في الحقيقة ترتيب أمور معلومة (و أشكل عليه) المحقق الشريف (قده) في الهامش بأن الشيء لا يعقل أن يؤخذ في المفاهيم الاشتقاقية فان المراد به ان كان مفهوم الشيء فيلزم دخول العرض العام في الفصل و ان كان المراد به ما صدق عليه الشيء فينقلب مادة الإمكان الخاص ضرورة (بداهة) ان ما صدق عليه الشيء هو الإنسان و ثبوت الشيء لنفسه ضروري (و أجيب) عن الشق الأول بوجهين (الأول) ان الناطق انما اعتبر فصلا مقوما للإنسان مع التجريد عن معناه اللغوي فلا منافاة بين أخذ مفهوم الشيء فيه بحسب اللغة و تجريده عنه بحسب الاصطلاح (و فيه) ان المقطوع به عدم التصرف في معنى اللفظ بل جعل الناطق بما له من المعنى فصلا للإنسان (الثاني) ان الناطق ليس فصلا حقيقياً للإنسان بل هو لازم الفصل و جعل مكانه لتعذر معرفته غالباً فلا يلزم من أخذ مفهوم الشيء فيه الا أخذ العرض العام في الخاصة لا في الفصل (و فيه) ان الناطق بمعنى التكلم أو إدراك الكليات و ان كان من عوارض الإنسان إلا انه بمعنى صاحب النفس الناطقة يكون فصلا حقيقيا فيلزم من أخذ مفهوم الشيء فيه أخذ العرض العام في الفصل.» أجود التقريرات، ج1، ص68 و 69.

[3]. ص..

[4]. روم، 30.